

بررسی صنعت نساجی ایران در سده‌های چهارم و پنجم هجری

جهانبخش ثواقب^{۱*}

میترا روشنی^{**}

چکیده

تولید پارچه و پوشاک در طول تاریخ ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. به دلیل اهمیت منسوجات در حیات اجتماعی و اقتصادی مردم و نقش حفاظتی آن در مصون نگه داشتن بدن انسان در برابر عوامل طبیعی و اقلیمی و سپس برجسته شدن کارکرد اجتماعی و فرهنگی آن، این صنعت مورد توجه ایرانیان بود و در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری نیز جایگاه برجسته‌ای از جنبه اقتصادی (تولید و صادرات) پیدا کرد. این مقاله با هدف بررسی جایگاه صنعت نساجی ایران در سده‌های ذکر شده، به روش کتابخانه‌ای با واکاوی منابع مکتوب تاریخی و جغرافیایی، در صدد ارائه تصویری بسنده از مراکز تولیدی، انواع پوشاک و پارچه‌ها و صادرات آن می‌باشد. یافته پژوهش نشان می‌دهد که صنعت نساجی در این دوره از شکوفایی و رشد خاصی برخوردار بوده و وفور مراکز تولیدی در شهرهای مختلف، کمیت و کیفیت پارچه‌های تولیدی، رونق صادرات پارچه و پوشاک و توجه جغرافی‌نگاران به این مقوله در نوشته‌های خود، حاکی از این مدعا است.

کلیدواژه‌ها: ایران، منسوجات، پوشاک، نباتات نساجی، مراکز پارچه‌بافی، کارگاه‌های نساجی

* استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول) jahan_savagheb@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه لرستان، Meet39375@gmail.com

تاریخ دریافت: 95/8/25، تاریخ پذیرش: 95/12/2

1. مقدمه

منسوجات و پوشاک افزون بر کارکرد اقتصادی، با توسعه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در جوامع، از مؤلفه‌های فرهنگی اقوام مختلف واز جمله مردم ایران به‌شمار می‌رود. هریک از پوشاک‌ها می‌تواند بیانگر هویت قومی، اجتماعی، جغرافیایی، سیاسی، مذهبی، صنفی و شأن و منزلت طبقات مختلف اجتماعی باشد. سرزمین پهناور ایران که مسکن و مأوای اقوام مختلف بوده است، در زمینه تولید پوشاک سابقه دیرینه دارد. از زمان هرودت پارچه‌های ایران شهرت جهانی داشته و بعدها رومیان از منسوجات ایران تقلید کردند. این صنعت در دوره ساسانیان ترقی چشمگیری کرد به گونه‌ای که چینی‌ها از خریداران پارچه‌های ایرانی شدند. در دوره اسلامی، ایران یکی از مراکز مهم صنعت نساجی گشت و بازار تجارت آن در ایران رونق یافت و پارچه‌های ابریشمی ایران علاوه بر سرزمین‌های اسلامی به دیگر کشورها در شرق و غرب منتقل می‌شد. سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری از ادوار مهم تاریخی ایران در عرصه تولید منسوجات و پوشاک بوده است و این دوران را از نظر صنعت نساجی نسبت به ادوار دیگر برجسته ساخته است. رشد صنعت نساجی در زمینه درآمدزایی و مالی در حیات اقتصادی مردم و دولت‌های وقت تأثیر به‌سزایی داشت. در منابع مکتوب این دوره در شرح فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی شهرها، پارچه یکی از عمده‌ترین کالاهای تولیدی و صادراتی معرفی گردیده است. از مجموع توصیفات این منابع می‌توان به تصویری نسبتاً آشکار از تولیدات اقمشه و البسه، مراکز تولیدی، درآمدها و صادرات آندست یافت.

2. اهداف و پرسش تحقیق

هدف اصلی این پژوهش آن است که به روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی، با استناد به داده‌های تاریخی و جغرافیایی، شناختی نسبی از پوشاک و منسوجات ایران در سده‌های 4 و 5 ق، ارائه و جایگاه آن را تبیین نماید. بر این مبنا پرسش اصلی پژوهش آن است که صنعت منسوجات ایران در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری در چه جایگاهی بوده است؟ فرضیه پژوهش بر فرآیند رو به رشد این صنعت در سده‌های یاد شده تأکید دارد. در فرایند این پژوهش با توجه به شواهد تاریخی، به مباحثی نظیر کاشت نباتات

نساجی، مراکز پارچه‌بافی و کارگاه‌های تولید پوشاک، صادرات، پوشاک رایجو پوشاک طبقات اجتماعی در این دوران، پرداخته می‌شود.

3. پیشینه تحقیق

به‌رغم اهمیت صنعت نساجی و پوشاک در تاریخ ایران، اما در باره این موضوع، پژوهش‌های انجام نشده است. بعضاً در لابه‌لای کتب تاریخی و یا متون جغرافیایی به آن اشاره‌هایی گذرا شده است. در پژوهش‌های جدید نیز، بیشتر به نوع پوشش اقوام ایرانی توجه شده است. بهشتی‌پور (1343) مروری بر تاریخچه صنعت نساجی ایران از دوره افسانه‌ای تا پهلوی داشته است. روح‌فر (1380) به اجمال پارچه‌بافی دوران اسلامی را از جنبه چگونگی بافت بررسی کرده است. مقالات متعددی که در دانشنامه ایرانیکا در باره پوشاک ایرانیان نگاشته شده و مجموعه آن با عنوان پوشاک در ایران زمین (1382) به چاپ رسیده به پوشاک از منظر نوع پوشش مردم ایران در دوره‌های مختلف تاریخی پرداخته که با موضوع این مقاله متفاوت است. کسایی (1375) در مقاله‌ای توصیفی به خوراک و پوشاک در آسیای مرکزی از سده دوم تا هشتم هجری قمری / 8 تا 14 میلادی، پرداخته که بخشی از آن به معرفی پوشاک برخی از شهرهای این ناحیه براساس گزارش‌های جغرافی‌نگاران مربوط می‌شود. اما مقاله حاضر، کارکرد اقتصادی صنعت نساجی ایران را در دوسده مورد بحث، با تأکید بر مراکز تولیدی و صادرات، انواع پارچه‌ها و پوشش طبقات اجتماعی، تبیین نموده است.

4. کاشت نباتات نساجی

اولین پرسشی که در ارتباط با صنعت نساجی سده‌های چهارم و پنجم هجری مطرح می‌شود، آن است که مواد اولیه این حرفه از کجا تأمین می‌شده است؟ در پاسخ به این پرسش، متون نوشتاری موجود در این سده‌ها ما را به امر کشاورزی در این زمینه ارجاع می‌دهند. به استناد منابع مکتوب، بیشتر جمعیت ایران در این دو سده به حرفه کشاورزی اشتغال داشته‌اند. بخشی از فعالیت‌های کشاورزی ساکنان ایران به کاشت نباتات نساجی اختصاص یافته بود. حال با توجه به اینکه پارچه‌های این دوران به استثنای پارچه‌های

پشمی، از پنبه، کتان و ابریشم به دست می‌آمد، بررسی وضعیت کاشت این نوع نباتات نساجی در این دوره ضرورت دارد.

پنبه، یکی از رستنی‌های نساجی ایران است که در سده چهارم هجری کشت آن به صورت وسیع متداول شده بود. برای کاشت پنبه به آب و رطوبت کافی نیاز بود. به همین خاطر تخم این محصول در مناطقی مانند سمرقند، بخارا، شاش، مرو، قومس، ری، اصفهان و جهرم کهدارای آب و هوای مساعد بودند، کاشته می‌شد. (ابن حوقل، 1345: ۲۱۷، ۱۰۹؛ استخری، 1368: 171؛ ابن بلخی، 1313: 107؛ مقدسی، 1361: 476-593/2؛ حدود العالم، 1362: 94)

کشت کتان در اواسط سده چهارم هجری توسط عضدالدوله دیلمی در منطقه خوزستان و سایر مناطق جنوبی ایران متداول شد. اما دیری نپایید که زراعت کتان در سایر مناطق ایران نظیر کازرون، توج، آذربایجان، ماوراءالنهر، نیشابور، طبرستان و شیز از توابع فارس مرسوم گردید. (ابن حوقل، 1345: 194؛ جیهانی، 1368: 126؛ ثعالبی، 1368: 242؛ مقدسی، 1361: 591/2) کاشت درخت توت جهت تولید پارچه‌های ابریشمی یکی از اشتغالات کشاورزان بود. منابع این دوره به کرات به تولید پنبه ابریشم از درختان توت در مناطق شمالی بالاحص در گرگان و طبرستان حکایت می‌کنند. (ابن حوقل، 1345: 123؛ مقدسی، 1361: 517/2) اما با تعمق در همین منابع چنین مستفاد می‌شود که اصل پنبه ابریشم از مرو بوده و تخم آن را به گرگان و طبرستان انتقال داده‌اند. (ابن حوقل، 1345: 171؛ استخری، 1368: 208) نوغان‌کاری فقط مختص مناطق ذکر شده نبوده است بلکه کشاورزان در مناطق مختلف با وجود شرایط آب و هوایی مناسب اقدام به کشت این محصول نموده‌اند. از روی تأسیس کارگاه‌های ابریشم‌بافی در شهرهای نسا، نیشابور، یزد، آمل و اصفهان می‌توان به کاشت درخت توت در این مناطق پی برد. (جیهانی، 1368: ۱۴۸، ۱۴۱؛ ابن حوقل، 1345: 171؛ ابن بلخی، 1313: 107؛ کاتب، 1366: 80؛ ابن فقیه، 1349: 87؛ استخری، 1368: 221؛ مقدسی، 1361: ۴۷۵، ۵۱۷/2)

5. مراکز تولید و صادرات پارچه‌بافی

بر اساس گزارش‌های جغرافی‌نگاران (که در ادامه به آن‌ها استناد خواهد شد) در ذکر محصولات نواحی مختلف ایران، تولید انواع پارچه و صادرات آن به شهرهای داخلی و دیگر سرزمین‌ها در سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری از رونق خوبی برخوردار بوده

است. آنچه از گزارش‌های این دوره به دست می‌آید آن است که پیشه نساجی و تولید پوشاک مختص به ایالت یا ولایت خاصی در سطح فلات ایران نبوده است بلکه مراکز نساجی متعددی وجود داشته است که مراکز عمده آن بدین شرح بوده‌اند. در منطقه جبال، اصفهان به بافت پارچه‌های عتابی (نوعی حریر)، وشی (پارچه ابریشمی بافت شهر وش)، ابریشمی و پنبه‌ای معروف بود. این منطقه تولیدات خود را به سایر نواحی از جمله جبال، خراسان و خوزستان صادر می‌کرد. عتابی اصفهان در خوبی و جنس بی‌نظیر بود. (ابن حوقل، 106:1345؛ جیهانی، 1368:141؛ استخری، 1368:165؛ حدود العالم، 1362:140) در غرب اصفهان در دو محله بزرگ زرکاباذ و تاجه، سقلاطون (جامه زرباف از دیبای منقش) و عتابی عالی به دست می‌آمد. (ابن حوقل، 1345:107) در برخی از روستاهای اصفهان پرده‌های بلندی بافته می‌شد که بر پرده‌های ساخت موصل و واسط از نظر زیبایی و خوبی جنس و دوام برتری داشت. (ابن رسته، 1365:181) ری از مهم‌ترین شهرهای جبال بود که در بیشتر ادوار تاریخی ایران خوش درخشیده است. این شهر در سده‌های میانه اسلامی به‌ویژه دو سده چهارم و پنجم هجری از صنعت نساجی خالی نبوده است. در ری علاوه بر پنبه، پارچه مُنیر یا پارچه دوپود (تاروپوددار) که از مرغوبیت و معروفیت خاصی برخوردار بود، بُرد (پارچه‌ای از پشم شتر)، کرباس (پارچه‌ای از پنبه سفید) و پوشاک تولید و به سایر نقاط (عراق، آذربایجان و جاهای دیگر) صادر می‌شد. در نواحی آن، طیلسان‌های پشمی اعلی بافته می‌شد. (مقدسی، 1361:592؛ ابن حوقل، 1345:122؛ استخری، 1368:171؛ حدود العالم، 1362:142؛ بارتولد، 1375:39) پارچه‌های دیبای مُنیر در زمره خصایص ری ذکر شده است. جامه‌های ری مانند جامه‌های یمن (بُرد) شهرت به‌سزایی داشت و به آن‌ها عَدَنیّات می‌گفتند چون شبیه بُردهای عَدَن یمن بود. (ثعالبی، 1368:233، 234)

منطقه ماوراءالنهر و شهرهای مختلف آن از نظر تولید صنایع نساجی بسیار فعال بودند. پارچه‌های پنبه‌ای، ابریشمی (قر) و پشمی (صوف) ماوراءالنهر آن اندازه بود که علاوه بر مصارف داخلی به همه‌جا صادر می‌شد. (جیهانی، 1386:178) بخارا به عنوان یکی از قطب‌های نساجی منطقه ماوراءالنهر شهرت به‌سزایی داشت. در بخارا پارچه‌های نرم و جامه‌های اشمونی (منسوب به اشمون) تولید و صادر می‌شد. (مقدسی، 1361:2/476) در طواویس از قصبات بخارا پارچه‌های کرباس پنبه‌ای به میزان فراوان تولید و به عراق صادر می‌شد. (ابن حوقل، 1345:216؛ استخری، 1368:244؛ جیهانی، 1368:185) پارچه‌های پنبه‌ای معروف به بخاری که سنگین و محکم بافته می‌شد، تقاضای بیشتری

از جانب اعراب داشت. (ابن حوقل، 1345:217) اقمشه‌ای نظیر شادروان، بُردی، فندقی، ریسمانی، بساط‌ها، مصلی‌ها و جامه‌های پشمی از دیگر تولیدات شهر بخارا بودند که به عراق، خراسان و سایر نواحی ارسال می‌گردیدند. (جیهانی، 1368:185؛ ابن حوقل، 1345:217؛ نرشخی، 1351:28-29؛ حدودالعالم، 1362:106) استخری از کرباس زندنیچی که در بخارا و نواحی آن به عمل می‌آمده خبر داده است. (استخری، 1368:245) در جرجانیه (در جنوب خوارزم) جامه‌های ریسمانی (نخی) و ابریشمی بافته می‌شد و به جاهای دیگر برده می‌شد. (جیهانی، 1368:182، 183) سمرقند نیز از دیگر مراکز تولید پارچه ماوراءالنهر به حساب می‌آمد که در تولید پارچه‌های دیبا، جامه‌های سیمگون و سمرقندی، جامه‌های سرخ که مُمرَجَل خوانده می‌شد و جامه‌های سینیزی¹ و کُز = قُز (ابریشم خام نتابیده، پيله) و پارچه ابریشمی فعالیت داشته است. (مقدسی، 1361:476/2، 477؛ استخری، 1368:227) کرباس سمرقندی در همه جا مورد تحسین بود. (استخری، 1368:227) شهرت پارچه‌های بافت سمرقند به حدی بود که در کارگاه‌های خراسان نیز پارچه‌هایی را به عنوان سمرقندی تولید می‌کردند. (ابن فقیه، 1349:87) در دبو سیه و ویدار پارچه‌های نخی معروف به ویداری بافته می‌شد. در وصف این پارچه گفته‌اند که در لطافت و نرمی همانند خز (جامه‌ای از پشم و ابریشم) بسیار بادوام و اندکی زرد رنگ بود. لباس امیر، وزیر، قاضی و سپاهی و عامی از آن تهیه می‌شد و از لباس‌های فاخر محسوب می‌گردید. این پارچه به نواحی فارس، عراق و سایر جاها ارسال می‌شد. (ابن حوقل، 1345:235؛ ادریسی، 1388:74) جامه‌های ویداری (وزاری) به رنگ مُصَمَّت (پارچه ابریشمی خالص یا یک‌رنگ به رنگ سفید)، بود و برخی سلاطین بغداد آن را دیبای خراسان می‌خواندند. (مقدسی، 1361:476/2) این جامه در زمرهٔ ویژگی‌های سمرقند ذکر شده است. (ثعالبی، 1368:261) از کرمینه مندیل، از ربتجن جامه‌های زمستانی و لباده‌های سرخ، از دزک لباده‌های نیکو و قبا، از بناکت پوشاک ترکستانی²، از طوس بُرد نیکو، از فرغانه و اسیبجیب جامه‌های سپید، و از شاش پنبه‌صاف می‌شد. (مقدسی، 1361:477/2-475) در سرزمین خوارزم بُرد، دیبا، (همان: 476) جامه‌های پنبه‌ای، پشمی، کرباسی و مقنعه ابریشمی به مقدار فراوان تولید و صادر می‌شد. (ابن حوقل، 1345:209؛ نیشابوری، 1368:266؛ استخری، 1368:238؛ حدودالعالم، 1362:122) از مختصات خوارزم کرباسی بود که آن را آونج می‌نامیدند. شایع بود که نوع امیری آن از حقی (نوعی پارچه نازک و ظریف) نیشابور و مُتیر ری و خشخاشی گرگان و دبیقی مصر ارزشش کم‌تر نبود. (ثعالبی، 1368:

266) از چغانیان، جامهٔ پشمین و پلاس بسیار ساخته می‌شده است. (حدودالعالم، 1362: 109) آنچه از متون جغرافیایی و تاریخی برمی‌آید آن است که ماوراءالنهر در این برهه زمانی معدن تولید پارچه بوده است. کثرت تولیدات پارچهٔ آن سبب شده که صادرات قابل ملاحظه‌ای در این زمینه داشته باشد. (جهانی، 1368: 178؛ ابن حوقل، 1345: 194)

خراسان یکی دیگر از مراکز عمده تولید پارچه در سده‌های چهارم و پنجم هجری به حساب می‌آمد. مهم‌ترین شهرهای خراسان، مرو، بلخ، هرات و نیشابور بودند که هر کدام در زمینه نساجی سرآمد بودند. نیشابور که به گفته مقدسی، خزانه مشرقین و تجارت‌خانه خاور و باختر (مقدسی، 1361: 460/2) و جای بازرگانان بود (حدودالعالم، 1362: 89) در تولید پارچه‌های سپید حفیة، بیباف، عمامه‌های شهجانی حفیة، ملحما بریشمی، عتابی (نوعی حریر)، سعیدی، تاخته (دیبا)، راخته (نوعی حریر)، مُصمّت، مقنعه، زیرپراهنی، ظرائفی، مشطی (نوعی پارچه ابریشم)، زینت، پارچه‌های مویین، ساّبری (پارچه نرم و نازک)، ریسمان زیوری، سقلاطونیا تو کرباس معروف بود. (مقدسی، 1361: 475/2؛ جهانی، 1368: 172؛ استخری، 1368: 221؛ ابن حوقل، 1345: 168؛ ثعالبی، 1368: 242؛ بارتولد، 1308: 102) با این وجود، در پارچه‌های زیوری و عُتّایات و سقلاطونیات، اصفهان و بغداد شریک نیشابور بودند. (ثعالبی، 1368: 242) از روستاهای نیشابور نیز پوشاک تولید و صادر می‌شده است. (مقدسی، 1361: 475/2) در حدودالعالم به اجمال آمده که از نیشابور جامه‌های گوناگون پشمی و پنبه‌ای تولید می‌شد. (1362: 89) چنانکه در شهرک‌هایی از آن نظیر پوژکان، خایمند، سنگان، سلومد و زوزن، کرباس به‌عمل می‌آمد. (همان: 91) به‌نظر می‌رسد که مرو نیز در زمینه تولید پارچه موقعیتی همانند نیشابور داشته است، چرا که جغرافیانگاران در زمینه تولیدات نساجی اسم دو شهر را با هم آورده‌اند. (جهانی، 1368: 172؛ استخری، 1368: 221) در حقیقت پارچه‌هایی که در نیشابور تولید می‌شده‌اند در مرو نیز به همان ترتیب (ملاحم = پارچه نیمه ابریشمین، مقنعه‌های ابریشمین و پنبه‌ای) ساخته می‌شدند. اما هرات و بلخ در صنعت نساجی به پای مرو و نیشابور نمی‌رسیدند. البته این به معنای عدم رشد این صنعت در مرو و هرات نیست. هرات در زمینه تولید دیبای پست و خلدی، و بلخ در تولید وقایه (چادر زنان، نوعی پارچه ایشم یا پنبه‌ای) و بُرد (نوعی پارچه کتانی) تبخیر داشته است. (مقدسی، 1361: 476/2؛ حدودالعالم، 1362: 91، 94) کرباس، مبارم و دیبا از جمله پارچه‌هایی بود که از هرات به همه‌جا صادر می‌شد. (ثعالبی، 1368: 247) پارچه‌های مُلحَم از مختصات مرو به‌شمار می‌رفت. ملحم پارچه‌ای بود که تار آن ابریشم و پود آن غیر

ابریشم بود بر خلاف دیبا. عرب‌ها هر پارچه سخت‌بافی که از خراسان می‌آمد مروی و هر پارچه نازکی که از آن‌جا می‌رسید شاهجانی می‌گفتند، زیرا مرو در نظر آنان شهر بزرگ خراسان بود و به آن مروشاهجان نیز می‌گفتند. از آن پس نام شاهجانی بر جامه‌های نازک باقی ماند. (همان: 247) در وصف بهترین‌های شهرهای خراسان آمده است که بهترین و گران‌بهارترین جامه‌های ریشمانی (پنبه‌ای) و ابریشمی از نشابور و مرو به دست می‌آمد. (جیهانی، 1386: 173؛ ابن حوقل، 1345: 186؛ استخری، 1368: 221؛ منجم، 1370: 74) در واقع ابریشم و قز در مرو بیش از هر جای دیگر به عمل می‌آمد. حتی گفته شده که اصل ابریشم از مرو به طبرستان راه یافته است و همچنان تخم این محصول از مرو به طبرستان برده می‌شد. پنبه مروی و کرباس‌های نیکو از مرو تولید می‌شد. (استخری، 1368: 208) در آکام‌المرجان هم آمده است که «در مرو جامه مروی از کتان سازند.» (منجم، 1370: 77) از ابیورد ابریشم، پارچه ابریشمی، جامه زنبفت و از نسا پوشاک بنوزیه و پوستین‌های روباهی و پارچه، از قهستان پوشاک‌هایی همانند نشابوری سفید، از غرغشار لباده، صادر می‌شده است. (مقدسی، 1361: 2/ 475) در ولایت قهستان، بیشتر در تون کرباس‌ها و پلاس‌هایی خوب و زیلوهایی مانند جهرمی می‌بافتند و از تون به نشابور و دیگر نواحی می‌بردند. (جیهانی، 1368: 171؛ ابن حوقل، 1345: 181-180؛ استخری، 1368: 216) در طوس شلواریبند و جوراب بافته می‌شد. (حدودالعالم، 1362: 90) در کابل پارچه‌های پنبه‌ای زیبا می‌بافتند که از آن‌ها جامه سببی فاخر و شرابی گران‌بها تهیه می‌کردند و از آن‌جا به خراسان، سپس به چین و از آن‌جا به سند و نواحی آن صادر می‌کردند. (ابن حوقل، 1345: 184) به هر روی در خراسان انواع پوشاک به اندازه کافی بود و به سایر اقطار نیز حمل می‌کردند. (همان: 185؛ حدودالعالم، 1362: 88)

در وصف فارس نیز آمده است که پارچه کزی و پرده‌های ابریشمی، فوطه و مندیلهای شرابی در فسا، مصلی‌ها و کرباس در جهرم، پارچه‌های عالی و متوسط و پست در دارابگرد، پارچه‌هایی همانند قصب (جامه‌ای از پشم و کتان) در سینیز، فوطه پارچه‌های گندکیه در ارگان، فوطه و لنگ‌های کتانی در سیراف، پارچه و پرده در فرج، پارچه بسیار در گور (فیروزآباد)، پارچه قصب و کتان در کازرون، دبیق، مندیلهای مخملی و پارچه تیزی در توز و دریز تولید می‌شده است که به سرزمین‌های گوناگون فرستاده می‌شدند. (مقدسی، 1361: 659/2-657؛ جیهانی، 1368: 125؛ ابن بلخی، 1313: 107) به تعبیر مقدسی پارچه‌های کازرون و توز و دریز به هشت اقلیم برده می‌شد و با شطوی (جامه کتانی که در شطاه مصر

می‌بافتند) تفاوت بسیار داشتند. (مقدسی، 1361: 2/ 659) جامه‌های شاپوری مشهور بوده (ابن‌حوقل، 1345: 34) و در جنابه طرازهای³ کتانی تجارتي و نیز طراز مخصوص سلطان که غیر از نوع تجارتي است می‌بافتند. پارچه‌های کتانی سینیزی هم معروف بود. این پارچه‌ها به سبب لطافت و نرمی که داشتند عطر را به خوبی به خود جذب می‌کردند. (همان: 39) در جهرم که در آن زیلوهای معروف به جهرمی بافته می‌شد، بازرگانان طرازهای متعدد داشتند و از طرف سلطان یک رئیس و یک عامل در این شهر حضور داشتند. (همان: 37) در یزد که آن زمان جزء فارس محسوب می‌شد، از پنبه جامه‌هایی می‌بافتند که در جاهای دیگر از بافت چنین پارچه‌ای عاجز بودند. (جهانی، 1368: 125) هر ساله بنا بر رسم معمول افزون بر خراج مرسوم، از اشیاء ویژه هر شهر مقداری به دربار خلیفه فرستاده می‌شد که از فارس پنج‌هزار از جامه‌های توژی، دویست عدد کساء به همراه چیزهای دیگر ارسال می‌گردید. (ثعالبی، 1368: 229) گزارش ابن‌حوقل درباره کالاهای فارس فهرستی از تولیدات بافندگی این ایالت را در آن دوره به‌دست می‌دهد که گویای فعالیت چشمگیر این صنعت بوده است.⁴

در سینیز جامه‌های سینیزی، در جنابه دستمال‌های جنابی، در توچ جامه‌های توچی به‌دست می‌آید و هیچ یک از جامه‌های دنیا بدان شباهت ندارند اگرچه عالی‌تر و گران‌تر از آنند. در هر یک از شهرهای فارس طرازهایی خاص سلطان تهیه می‌شود. از فسا انواع جامه‌ها به نواحی مختلف صادر می‌گردد و نیز طراز چند رنگه زریفت است که در سایر نواحی دنیا مانند آن وجود ندارد و در صورتی که ساده و بدون تذهیب باشد نظیر طراز جهرم و جز آن است. نیز در فارس جامه‌ها و پرده‌هایی برای رختخواب که خاص سلطان و بازرگانان است و بسیار گران‌بها است آماده می‌کنند و همچنین پرده‌هایی از حریرهای گوناگون و نیز پرده‌های معین و نشاندار که از ابریشم برای سلطان تهیه می‌شود و جامه‌های ابریشمی و پشمی فاخر به بسیاری از شهرها می‌فرستند. سوسن جردی (نوعی جامه) که در فسا به عمل می‌آید بهتر از مال قرقوب و توچ و تارم است زیرا که از پشم است و پشم محکم‌تر و بادوام‌تر از ابریشم می‌باشد. و نیز در آنجا پرده ابریشمی گران‌بها که در حدود صد دینار ارزش دارد تهیه می‌شود. در جهرم جامه‌های منقش عالی می‌بافند، اما گلیم و جاجیم دراز و سجاده نماز و زلالی (زیلو) جهرم که در دنیا به «جهرمی» معروف است نظیر ندارد. در یزد جامه‌های نخی به‌دست می‌آید که آن‌ها را به بیشتر نواحی می‌برند و در صورتی که کوتاه باشد جزو «بغدادی» به‌شمار می‌آید. از دشت‌بارین واقع در غندجان گلیم و پرده و انواع مخده و مانند آن نظیر ساخته‌های ارمینه تهیه

می‌شود و مقدار فراوانی از آن‌ها را به سایر نقاط دنیا می‌برند... در دارابجرد فرش‌های خوب مانند طبری به عمل می‌آید. ... در شیراز پرده‌های معروفی که در بیشتر نقاط زمین به شیرازی شهرت دارد می‌بافتند (ابن حوقل، 1345: 67-65، خلاصه‌تر در استخری، 1368: 134، 135).

در سرزمین کرمان، از بم عمامه، مندیل، طیلسان و پارچه‌های عالی تولید و صادر می‌کردند. در سیرجان از این پارچه‌ها بسیار می‌بافتند. (مقدسی، 1361: 2/693) پارچه‌های پنبه‌ای این شهر، عالی، زیبا و بادوام بافته می‌شد و به سرزمین‌ها و شهرهای دور فرستاده می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت. طیلسان‌های ساخت بم بسیار جالب توجه و قواره‌دار بود و از دیبای نازک (ررف) بافته می‌شد. بم جامه‌های عالی داشت که ارزش هریک حدود سی دینار بود. این لباس‌ها در خراسان و عراق و مصر به فروش می‌رسید. عمامه‌های بلند معروفی نیز در آن‌جا تهیه می‌شد که مردم عراق و مصر و خراسان رغبت فراوانی به آن داشتند. پارچه‌های بم همچون پارچه عدنی و صنعا بادوام و قابل نگهداری بود و از پنج تا ده سال دوام داشت و پادشاهان آن‌ها را در گنجینه‌های خود نگاه می‌داشتند. در گذشته طراز سلطان را مردم بم تهیه می‌کردند. (ابن حوقل، 1345: 77) در زرنند آسترهای معروفی می‌بافتند و به همه جا حتی مصر و متبیه‌الیه مغرب صادر می‌شد. (همان: 78)

شهرهای مختلف خوزستان نیز در پیشه نساجی فعالیت داشتند. مقدسی اشاراتی به تولید پارچه‌های خز، دیبا و پنبه‌ای که در شوش، شوشتر و جندی شاپور بافته می‌شد دارد. (مقدسی، 1361: 2/611، نیز ثعالبی، 1368: 226) به نقلی از زمانی که شاپور ساسانی پس از حمله به روم مردم بسیاری را آورد و در شوش و شوشتر و دیگر شهرهای خوزستان اقامت داد از آن هنگام به شوشتر دیبای شوشتری و انواع حریر و به شوش خز و به دیار نصیبین پرده و فرش بافتند و معمول شد که بعدها نیز همچنان ادامه یافت. (مسعودی، 2536: 254/1) مرغوبیت پارچه‌های شوشتری در حدی بود که مورد توجه خلفا بود و معتضد عباسی سفارش کرده بود که لباس او از بهترین پارچه‌های شوشتری و دبیقی تهیه شود. (مسعودی، 1360: 2/628) پارچه‌های شهرهای خوزستان به همه جا صادر می‌شده است. به گزارش جغرافی‌نگاران، در تستر (شوشتر) دیبایی بافته می‌شد که «به جمله دنیا» می‌بردند و جامه کعبه از آن دیبا بود و از آن‌جا می‌بردند.⁵ برای همه پادشاهان عراق در شوشتر طراز آماده می‌کردند. در سوس (شوش) جامه‌های خز تولید می‌شد «که به همه آفاق» می‌بردند. در قرقوب جامه‌های سوزن‌گرد (سوسن‌گرد = پارچه‌های قلاب‌دوزی) بافته می‌شد و به نواحی

مختلف صادر می‌گشت. در شوش و قرقوب طرازهای سلطانی نیز می‌بافتند. پرده‌های معروف در سراسر دنیا که بر آن‌ها «ساخت بصری» نوشته می‌شد در ناحیه بصری تولید می‌شد و گاه در نواحی دیگر نظیر کلیوان و بردون همین نشان را بر پارچه‌های خود می‌زدند و به جای پارچه بصری می‌فروختند. در رامهرمز جامه‌های ابریشمی بافته می‌شد که به بیشتر جاها صادر می‌شد. جامه‌های شهر (نهر) تیری مانند جامه‌های بغداد بود اما از آن‌جا به بغداد می‌بردند و در میان جامه‌های بغدادی به فروش می‌رسید و کسی آن را تشخیص نمی‌داد. (جهانی، 1368: 106؛ ابن‌حوقل، 1345: 28؛ استخری، 1368: 92؛ حدودالعالم، 1362: 139 - 138)

منطقه طبرستان و دیلم نیز به بافت پارچه‌های مخملی، پشمی و ابریشمی معروف بودند. ابریشم به‌ویژه در جایگاه بهتری قرار داشت. از همه‌جای طبرستان ابریشم فراوان حاصل می‌شد به‌ویژه به آمل. (استخری، 1368: 173) بنابه گفته ابن‌حوقل، در میان کشورهای اسلامی و کفر ناحیه‌ای در کثرت ابریشم به پای طبرستان نمی‌رسیده است. اصل ابریشم طبرستان نیز از ولایت گرگان به‌دست می‌آمد زیرا در طبرستان از پيله‌های گرگان که محصول بهتری می‌داد استفاده می‌کردند و پيله‌های طبرستان این چنین نبود.⁶ بیشتر ابریشم گرگان نیز از بکرآباد قسمت غربی گرگان بود. (ابن‌حوقل، 1345: 123، 124؛ ابن‌فقیه، 1349: 87) قدر مسلم آن است که با وجود این منبع غنی نساجی، صادراتی نیز در این زمینه شکل گرفته است. کما اینکه بنا به گفته جغرافیانگاران، ابریشم زیادی از این منطقه به سایر ممالک فرستاده می‌شده است. (جهانی، 1368: 148؛ ابن‌فقیه، 1349: 87) در این شهر انواع جامه‌های پشمی و ابریشمی یک‌رنگ و با رنگ‌چون مُبرم (نوعی پارچه که دو تا بافته می‌شد) و حریر و نظیر آن تولید می‌شد و کتان و پشم در آن بسیار به‌عمل می‌آمد. (استخری، 1368: 173؛ حدودالعالم، 1362: 143) به نقل ابن‌حوقل، جامه‌های هیچ سرزمینی به خوبی و گرانی جامه‌های طبرستان نبود و هرگاه از زر بافته می‌شد مانند جامه فارس یا کمی گران‌تر از آن بود. همچنین در طبرستان دستار (یا دستمال) پنبه‌ای و شرابی (چارقد ابریشمی) می‌بافتند. پنبه طبرستان شبیه پنبه صعده و صنعا و اندکی زرد بود. (ابن‌حوقل، 1345: 123، 124) ثعلبی از خصایص طبرستان به عباها، دستارهای نازک توری، مانند خیش (نوعی پارچه نازک بافت از کتان) و پارچه‌های زیرپوش و انواع عرفچین اشاره کرده و اینکه از همه‌جا برای خرید پارچه‌های خیش، پول به طبرستان وارد می‌شد اما از آن‌جا پولی به جای دیگر صادر نمی‌گردید. (ثعلبی، 1368: 236) یعقوبی در زمان خود اشاره کرده که در طبرستان

فرش و پوشاک طبری ساخته می‌شد. (یعقوبی، 1381: 43) از قومس (کومس) پارچه معروفی به دست می‌آمد که به کشورهای دیگر صادر می‌شد و در همه جا مشهور بود. (ابن حوقل، 1345: 122؛ حدودالعالم، 1362: 146) مردم قومس در تولید پوشاک‌های پشمی قومسی گران‌قیمت، ماهرترین مردم بودند. (یعقوبی، 1381: 43) به روایت اعلی‌الفیسه، بیش‌ترین چیزی که در قومس فروخته می‌شد پارچه‌های سفیدی بود برای تهیه طیلسان. (ابن رسته، 1365: 199) از گرگان نیز ابریشم و جامه‌های خوب به عمل می‌آمد. (استخری، 1368: 173) در این شهر انواع جامه‌های حریر (یعقوبی، 1381: 43؛ منجم، 1370: 73)، جامه ابریشم سیاه، وقایه، دیبا و قزین (هرچیز بافته شده از ابریشم) تولید می‌شد. (حدودالعالم، 1362: 143) از ویژگی‌های گرگان، پارچه‌های سیاه و پارچه‌های تابیده از نخ مفتول (مبارم) و پارچه‌های خشخاشی بود که از لطافت و نرمی بر حفیات نیشابور برتری داشت. (ثعالبی، 1368: 238) در استرآباد پارچه‌های ابریشمی چون مبرم و زعفروری (نوعی پارچه ابریشم) (حدودالعالم، 1362: 144)، در ساری پارچه حریر و پرنیان و خاوخیر (نوعی پارچه پرزدار) و در آمل جامه کتان، دستارخیش، دستارچه زربافت گوناگون و کیمخته⁷ تولید می‌شد. (همان: 145) در آبسکون نیز کیمخته پشمین ساخته می‌شد. (همان: 144) در دامغان دستارهای شرابی بافته می‌شد. از رودان پارچه سرخ پشمی به عمل می‌آمد که از آن بارانی تهیه کرده و به «همه جهان» صادر می‌نمودند. (همان: 146)

منطقه رحاب (آذربایجان، تبریز و اردبیل) نیز در ساخت انواع پارچه‌ها مشارکت داشتند. در بردعه جنس ابریشم و پرده، در دربند باب‌الابواب پارچه کتان و در «دبیل» پارچه‌های پشمی تولید می‌شد. در بردعه روزهای یکشنبه بازاری به نام کرکی برپا می‌شد که از همه ناحیه و بخش‌های آن بدانجا گرد می‌آمدند و در آن ابریشم و پارچه فروخته می‌شد. در این شهر ابریشم فراوان و بی‌اندازه به عمل می‌آمد. مردم این شهر، کرم ابریشم را پرورش می‌دادند و ابریشم حاصل را به مقدار فراوان به فارس و خوزستان می‌فرستادند و سود کلانی از این تجارت به دست می‌آوردند. (مقدسی، 1361: 565/2؛ ابن حوقل، 1345: 87، 88؛ استخری، 1368: 156، 157) از دبیل پارچه کرکی و پشم و گستردنی و مَحْدَه (پشتی، بالش) و تشک و نمد و بند شلوار و پارچه‌های ارمنی که با «قرمز» رنگرزی شده بود، نیز پارچه گلابتون‌دوزی عالی فراوان به دست می‌آمد و مصنوعات بافتنی آن در سراسر جهان بی‌نظیر بود. (ابن حوقل، 1345: 90؛ استخری، 1368: 158) صاحب حدودالعالم در توصیف شهرهای آذربایجان و ارمنیه به تولید پارچه‌های پشمی و پنبه‌ای و شلواربند و

رنگ قرمز (قرمزدانه) در این ناحیه اشاره کرده است. وی از تولید پارچه‌های بُرد در اردبیل، جامهٔ قطیفه در برزند، پارچه‌های پشمی در مرند، گنجه و خراسان (میان دربند و شروان)، پارچه کتان در دربند، برقع در بیلقان، شلواریند در دون، سلماس و دیگر شهرک‌ها، تولید ابریشم بسیار در بردع و پنبهٔ مطلوب در قبان، سخن گفته است. (حدودالعالم، 1362: 164-158) بیشتر اسامی پارچه‌های یاد شده که در متون موجود ذکر شده‌اند یا منتسب به مکان خاصی هستند یا نوع الیاف آنها معرف اسم‌شان می‌باشند.

براساس گزارش‌های جغرافی‌نگاران صادرات اقمشهٔ سده‌های چهارم و پنجم هجری به دو صورت داخلی و یا از داخل به خارج کشور صورت می‌گرفته است. جاده ابریشم و شعبات مختلف آن که تمام شهرهای قلمرو ایران را پوشش می‌داد، مهم‌ترین راه مواصلاتی برای صادرات تولیدات نساجی بود. آنچه از این گزارش‌ها مستفاد می‌شود آن است که مقصد پارچه‌های تولیدی قلمرو ایران، کشورهای عربی و اقلیم ترکستان⁸ بوده است. از این‌رو پوشاک و شیوه پوشش ایرانی در خارج از مرزهای آن مورد توجه اقوام و ملل دیگر قرار گرفته است. (استخری، 1368: 171؛ مقدسی، 1361: 476-477/2؛ نرشخی، 1351: 28). مناطق عرب‌نشین بغداد، یمن، مکه و مصر بازار خوبی برای فروش البسهٔ ایرانی بودند. از میان نقاط یاد شده، بغداد بیش‌ترین تقاضا را برای تولیدات نساجی ایران داشته است به‌گونه‌ای که در متون جغرافیایی این دوره به صراحت می‌توان به این مسأله پی برد. (ابن حوقل، 1345: 217-216؛ استخری، 1368: 171؛ مقدسی، 1361: 622/2؛ نرشخی، 1351: 28). قدر مسلم آن است که در سده‌های یاد شده، ایران بخشی از قلمرو خلافت عباسی محسوب می‌شده است. بنابراین، تجارت میان ایران و بغداد که هر دو تحت حاکمیت عباسیان بوده‌اند امری بدیهی تلقی می‌شود. وجود چنین فضایی از حاکمیت سیاسی موانع تجاری را از سد راه برداشته و مبادلات تجاری را تسهیل می‌نموده است.

ترکستان یکی دیگر از مناطق پذیرای اجناس ایرانی به‌ویژه پارچه و لباس بوده است. براساس گزارش‌های موجود، تجارت اقمشهٔ ایرانی به ترکستان از طریق تجار خوارزم، ماوراءالنهر و خراسان صورت می‌گرفته است. (مقدسی، 1361: 476-477/2). اما بیش‌ترین تجارت با ترکستان در انحصار بازرگانان خوارزمی بود. (جیهانی، 1368: 183). بخشی از ثروت خوارزمیان از راه بازرگانی با ترکان (ترکستان) به‌دست می‌آمد. بیشتر بردگان صقلاب و خزر و نواحی نزدیک آن‌ها و نیز بردگان ترکان از نواحی ترکستان و همچنین پوستین‌های فنک (نوعی روباه خالدار) و سمور و روباه و دله (گربهٔ صحرائی) و سایر انواع پوستین‌ها

(که از خزر به خوارزم می‌آمد) به وسیله بازرگانان خوارزمی به فروش می‌رسید. برخی از بازرگانان خوارزم به نواحی یاجوج و ماجوج برای به‌دست آوردن خزها و پوستین‌ها سفر می‌کردند. (ابن حوقل، 1345: 210؛ استخری، 1368: 238؛ ادیسی، 1388: 91، 92؛ ثعالبی، 1368: 266-265) یکی از مناطقی که بازرگانان خوارزمی پوشاک خود را به آن‌جا عرضه می‌کردند سرزمین ترکستان غربی بود. تردد تجار خوارزمی مسلمان در شاهراه تجاری خوارزم-ولگا سبب شده بود تا بلغارهای ساکن در حاشیه ولگا با تأثیرپذیری از پوشاک مسلمانان به شیوه آن‌ها لباس بپوشند. (گردیزی، 1363: 588) کاژ (کاث) قصبه خوارزم به نقل صاحب حدودالعالم، در ترکستان و بارگاه ترکان و ترکستان و ماوراءالنهر و خزران و جای بازرگانان بوده، چنانچه گرگانج نیز در ترکستان و جای بازرگانان بوده است. (1362: 122، 123) شهر جرجانیه در جنوب خوارزم جای تجارت غزان بود و از آن‌جا کاروان‌های جرجان و خزر و خراسان عبور می‌کردند. (جیهانی، 1386: 182؛ استخری، 1368: 235) تولیدات نساجی سمرقند از شهرهای ماوراءالنهر توسط بازرگانان به سرزمین ترکستان صادر می‌گردید و ساکنان شهرهای ترکستان خود را به این لباس‌ها ملبس می‌گردانیدند. (مقدسی، 1361: 477/2؛ نفیسی، 1309: 188-177). در این روزگار، سمرقند مجمع بازرگانان بوده و کالاهای گوناگونی به این شهر وارد می‌شد و از آن‌جا به شهرهای دیگر صادر می‌شد. پارچه‌های این شهر به ترکستان برده می‌شد. (جیهانی، 1386: 187؛ مقدسی، 1361: 402/2، 477) فهرستی که جغرافی‌نگاران درباره تولیدات نساجی نواحی گوناگون خاوران، فارس، کرمان، خوزستان، آذربایجان و دیگر مناطق به دست داده و در همین مبحث در شرح مراکز پارچه‌بافی از آن‌ها یاد شد، در کنار سایر فرآورده‌های این شهرها همه به نواحی مختلف جنبه صادراتی داشته و گزارش آن‌ها ذیل مبحث بازرگانی این مناطق آمده است.

6. پوشاک رایج در سده‌های چهارم و پنجم هجری

پوشاک که تولید و صادرات آن کالایی اقتصادی است اما یکی از نمادهای فرهنگی ایران در سده‌های چهارم و پنجم به‌شمار می‌رفت که حتی با تجارت آن سبب گرایش اقوام دیگر به نحوه پوشش ایرانی و در نتیجه فرهنگ ایرانی شده بود. زیرا «پوشاک از راه مجموعه‌ای از علائم مادی، یک نظام ارتباطی فرهنگی در میان مردم جامعه برقرار می‌کند». با درک رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم هر گروه و جامعه و شناخت نظام‌های دینی - عقیدتی و باورهایی که پوشاک ارزش‌های نمادین خود را از آن‌ها گرفته‌اند، می‌توان از این علائم

رمزگشایی کرد و معانی و مفاهیم ابن علایم را دریافت. (بلوکباشی، 1382: 17) تولید پوشاک در هر برهه زمانی منوط به مواد خام آن یعنی پارچه می‌باشد. در دوره مزبور همچنان که گفته شد پارچه‌های متنوعی در مناطق مختلف تولید می‌شده است، بنابراین در زمینه مواد اولیه خودکفا و نیازی به واردات پارچه برای تولید پوشاک نبوده است. مطابق متون تاریخی و جغرافیایی این دوره عواملی نظیر گرایش‌های مذهبی، آب و هوای مناطق مختلف و جایگاه افراد در طبقات اجتماعی نقش مؤثری در پوشش افراد داشته است. به این ترتیب البسه متنوع و متعددی بسته به عوامل یاد شده در سطح جغرافیای ایران تولید می‌گردید. برای آشنایی با وضعیت کلی پوشش مردم در سده‌های مزبور، ضروری است که مشهورترین البسه رایج ایران در این دوره معرفی گردند.

اِزار: نوعی پوشیدنی که به نظر می‌رسد در سده‌های چهارم و پنجم حکم شلوار امروزی را داشته است. این نوع لباس را معمولاً از طریق بندهایی در کمر و پاچه محکم می‌بستند. (بیهقی، 1390: 197)

بارانی: لباسی بلند که برای حفاظت از سرما، مخصوصاً در نواحی کوهستانی و بارانی پوشیده می‌شد. (حدودالعالم، 1340: 146) پشم و کرباس جنس بارانی‌ها را تشکیل می‌داد. (بیهقی، 1390: 150)

برقع: نوعی روبند یا نقاب بوده است که به گفته ابن مسکویه بینی و دهان را پوشانده و تنها چشم‌ها را باز می‌گذاشت. این نوع نقاب در هر دو قشر زن و مرد مورد استفاده قرار می‌گرفت. (ابن مسکویه، 1376: 260/6)

پیراهن: جامه‌ای که زیر لباس و روی بدن می‌پوشیدند. چنانکه بیهقی به هنگام وصف حسنک در قضیه بردار کردن او، از پیراهن به عنوان آخرین لباسی که حسنک از تن خود جدا کرده اشاره می‌کند. (بیهقی، 1390: 197) به نظر می‌رسد که پیراهن دارای رنگ‌ها و جنس‌های متعدد بوده است و نوع توزی آن خاص امیران و فرمانروایان بوده است. (همان: 148)

جبه: لباس بلند در دو نوع بی‌آستین و آستین بلند که بر روی دیگر جامه‌ها می‌پوشیدند. جبه‌ها را در طرح‌ها و رنگ‌های متفاوت دوخت می‌کردند. (همان: 180)

خفتان: جامه‌ای ضخیم که توسط افراد جنگجو پوشیده می‌شد. این لباس دو لایه راکه درون آن از ابریشم پر شده بود، با بخیه‌های بسیار دوخت می‌کردند تا در جنگ ضربه شمشیر بر آن اثر نگذارد. (راوندی، 1382: 90/7)

دراعه: نوعی جامه بلند که جلو آن باز بوده و بر روی دیگر لباس‌ها می‌پوشیدند معمولاً حاکمان از دراعه به عنوان خلعتی به اعضای دستگاه حکومتی تقدیم می‌کردند. (مقدسی، 1361: 10/1، 480/2) به نظر می‌رسد که دراعه به مرور زمان حالت نیم‌تنه و به اصطلاح امروزی به صورت کت درآمد است. (همان: 80/2)

دستار: سرپوشی از جنس نخ، خز و زربافت که در رنگ‌های متعدد تولید می‌گردید. (حدودالعالم، 1340: 145؛ بیهقی، 1390: 150، 152، 196، 217) مردان برای پوشش سر و حتی قسمت‌هایی از گردن از این نوع پوشاک استفاده می‌کردند. (اشپولر، 416/1373:2)

ردا: جامه یا بالاپوشی چهار گوشه که معمولاً عربان، خطیبان، قاضیان و کشیشان مسیحی آن را بر روی دوش خود می‌انداختند. (مقدسی، 1361: 622/2؛ بیهقی، 1390: ۱۹۴، ۵۲)

روسری: نوعی روپوش سر زنان که تنها یک بار در کتاب مقدسی آمده است. بنابه گفته این جغرافی‌دان روسری در دو نوع ابریشمی و پنبه‌ای در مرو تولید می‌شده است. (مقدسی، 1361: 475، 476)

جوراب: در ارتباط با مشخصات جوراب‌های این دوره اطلاعاتی در دست نیست اما با دریافت عقلی، این پوشاک، بافته‌ای بوده است که پنجه پا تا ساق و گاه زیر زانو را می‌پوشانده است. نویسنده حدودالعالم شهر طوس را به عنوان یکی از مراکز تولید جوراب ذکر می‌کند. (حدودالعالم، 1340: 90)

خرقه: پوشیدنی پشمینه صوفیان و دراویش که گاه به جامه‌هایی چون دلق مرقع و ملمع، پشمینه و فرجی و چون آن اطلاق می‌گردید. (منور، 1367: 457/2) خرقه دارای رنگ‌های متعددی از قبیل سیاه، سبز، سفید و کبود بود. غیر از ابریشم از هر پارچه‌ای در دوخت خرقه استفاده می‌شد. (راوندی، 1382: 73/7)

طیلسان: جامه‌ای گشاد و بلند که تنها قشر خاصی از آن استفاده می‌کردند. به نظر می‌رسد که نوع جنس طیلسان‌ها بسته به محیط جغرافیایی افراد فرق داشته است. مثلاً در ری طیلسان‌ها از جنس پشم بوده است. (مقدسی، 1361: 622/2؛ راوندی، 1382: 89/7) آنچه از متون این دوره برمی‌آید حاکی است که طیلسان‌ها نیز از البسه مهم محسوب می‌شدند. چرا که این پوشاک نیز به مانند البسه‌ای نظیر قبا دارای طراز بوده‌اند. (ابن‌ابراهیم، 1343: 153)

عباءت: عبارت بود از روپوشی گشاد و بلند که از جنس پشم یا نخ بافته می‌شد. این روپوش جلوی آن باز و دو سوراخ در طرفین آن تعبیه شده بود که دست‌ها را از آن بیرون می‌آوردند. (راوندی، 1382: 90/7)

عمامه: نوعی روپوش سر که مردان بر سر می‌نهادند. در واقع عمامه پارچه‌ای بود که مردان با شیوه‌ای خاص دور سر می‌پیچیدند. برخی از مردان اقدام به آویختن یک پیچ عمامه و گذاردن آن از بیخ چانه می‌کردند که به این عمل تحت‌الحنک گفته می‌شد. (مقدسی، 1361: 48/2) گاهی عمامه را همچون سطل بر سر می‌نهادند. (همان: 654) و گاهی نیز در زیر عمامه‌ها کلاه‌های بلند می‌گذاشتند. (راوندی، 1382: 69/7)

عصابه: پیشانی‌بندی که مردان بر پیشانی خود می‌بستند. بیهقی به هنگام تشریح قیافه طغرل، او را به داشتن عصابه توری توصیف می‌کند. (بیهقی، 1390: 520)

قبائلباسی: بلند که پایین آن شکل دامن داشته است. (مشکور، 1350: 90) از گفته مقدسی چنین مستفاد می‌شود که لباس مذکور در دو نوع جلو باز و جلو بسته وجود داشته است و بنا بر موقعیت مکانی افراد، شکل آن فرق می‌کرده است. (مقدسی، 1361: 481/2) بنابر متون تاریخی این دوره، قباها در رنگ‌های متفاوت (بیهقی، 1390: 174، 276) و پارچه‌های متنوع مثل ملحم، سقلاطونی، رومی و دیبای شوشتری وجود داشته است. (همان: 286، 292، 520)

قلنسوه: نوعی کلاه بلند که بیشتر در مناطق شمالی مرسوم بوده است. چنانکه داعی علوی ابوجعفر ناصر بن احمد بن الحسن را صاحب قلنسوه یعنی صاحب کلاه بزرگ می‌دانستند. (مرعشی، 1361: 152؛ گیلانی، 1352: 71) اما آنچه که از داستان نبرد محمود غزنوی و قراخانیان برمی‌آید آن است که کلاه قلنسوه خاص ترک‌ها بوده است و آنها را به قلنسوه‌داران می‌شناختند. (ابن اثیر، 1371: 218/2)

لباده: تبارانی نمدی چوپانان و ساریانان و به عبارت دیگر نوعی جامه مردانه که بر روی دیگر لباس‌ها می‌پوشیدند. (منور، 1367: 459، 460/2)

مقنعه: پوششی که زنان با آن سر خود را می‌پوشاندند. هاشم بن حکیم معروف به المقنعه که پس از قتل ابومسلم در خراسان قیام کرد، مقنعه‌ای بر سر و روی خود کشیده بود. (نرشخی، 1351: 90)

مندیل: نوعی دیگر از سرپوش مردانه که در خراسان مردان بر سر می‌نهادند و یک سر آن بر گردن و شانه‌ها می‌کردند. (بیهقی، 1390: 732) از کتب جغرافیایی این دوره این

نکته دریافت می‌شود که مردم متوسط جامعه از مندیل استفاده می‌کردند. (مقدسی، 1361: 622/2) و بی‌گمان در مناطق گرم از این نوع پوشش استفاده می‌شده است. (همان: 693)

وقایع در ارتباط با وقایع یا چادر زنان تنها مقدسی به هنگام صادرات شهرهای آن دوره از این پوشاک به عنوان یکی از صادرات شهر بلخ نام می‌برد که می‌تواند گواه بر پوشش این نوع لباس در بلخ و مناطقی که مقصد این کالا بوده‌اند، باشد. (همان: ۴۷۶، ۴۷۵)

آنچه ذکر گردید بخشی از پوشاک رایج در سده‌های چهارم و پنجم می‌باشد که متون تاریخی و جغرافیایی به آن‌ها اشاره داشته‌اند. البته ذکر این نکته حائز اهمیت است که با توجه به نوع نگارش تاریخ سیاسی - نظامیو همچنین مردسالارانه ایران، نگاه جامع به این مسأله فرهنگی و حتی بیان البسه زنانه با محدودیت مواجه است. از این رو ارائه لیست جامع از پوشاک این دوره با دشواری همراه است.⁹

7. پوشاک طبقات اجتماعی در سده‌های چهارم و پنجم

تفاوت‌های طبقاتی در هر برهه زمانی از تاریخ ایران، چیدمان اجتماعی آن را شکل می‌داده است. همواره در تاریخ ایران هرمی از طبقات اجتماعی وجود داشته که به تناسب جایگاه و موقعیت آن‌ها در داخل این هرم قرار می‌گرفتند. در یک قاعده کلی اقشار اجتماعی جامعه در سده‌های چهارم و پنجم هجری را شاهزادگان و اقرابای شاه، درباریان، نظامیان، روحانیون، دهقانان، پیشه‌وران، تجار، کشاورزان و بردگان تشکیل می‌داد. طبیعی است که بسته به جایگاه افراد در نظام اجتماعی، شکل پوشش آن‌ها نیز متفاوت بوده است. افزون بر تفاوت‌های طبقاتی و صنفی، جغرافیای زیستی و آب و هوایی مناطق متعدد ایران، نوع پوشش خاص مطابق با شرایط جوی آن منطقه را ایجاب می‌کرده است. «گرایش‌های مذهبی و قومی و نژادی و تفاوت‌های دینی و نیز توان متفاوت مالی مردم، در بهره‌گیری از پوشیدنی‌های گوناگون تأثیر داشته است.» (کسائی، 1375: 124) چنان‌که حکمرانان، دولتیان، سپاهیان، اشراف، دانشمندان، فقیهان، قاضیان، صوفیان، پیشه‌وران، کشاورزان، بردگان و دیگر توده‌های مردمی پوشاک خاص خود داشتند. (همان)

از سویی،

هر یک از تن‌پوش‌ها و زیورها و آرایه‌های مخصوص آن‌ها به صورتی رمزی و نمادین مفهوم یا مفاهیمی را در جامعه می‌رسانند. تن‌پوش‌ها نشان‌دهنده پایگاه و منزلت

اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، شغلی و حال و احوال روحی پوشندگان آنها و برتابنده تفاوت‌های جنسی و سنی و جایگاه و مقام طبقاتی افراد در گروه‌های اجتماعی و قومی مختلف می‌باشند (بلوکباشی، 1382: 17).

براساس گزارش‌های جغرافی‌نگاران و متون تاریخی، آگاهی‌های نسبتاً جامعی از نحوه پوشش ساکنان ایران‌زمین در این دو سده می‌توان ارائه کرد.

حکمرانان و امیران مناطق مختلف ایران با توجه به جایگاه اجتماعی آنان و قرار گرفتن در رأس هرم اجتماعی، جامه‌های متنوع و از نوع جنس عالی می‌پوشیدند. احتمالاً لباس رسمی امیران و شاهان غزنوی و سلجوقی ترکیبی از ردا، قبا، دستار (و در بعضی مواقع کلاه و تاج به جای دستار) و کفش یا موزه بوده است. قبای مورد استفاده آنان از بهترین نوع پارچه یعنی ابریشمی، نیمه ابریشمی و لعلی بوده است. بیهقی هنگام گزارش اوضاع دربار مسعود غزنوی می‌گوید: «امیر مسعود دیگر روز بار داد با قبایی و ردایی و دستاری سپید» (بیهقی، 1390: 26) یا در ارتباط با طغرل می‌گوید: «طغرل درآمد قبای لعلی پوشیده» (همان: 52) امیر محمد غزنوی را بیهقی این گونه وصف می‌کند: «امیر محمد از مهد به زیر آمد و بند داشت، با کفش و کلاه ساده و قبای دیبای لعل پوشیده» (همان: 98) بعدها به دستور مسعود، پسران برادرش امیرمحمد را خلعت‌هایی شامل قبا‌های سقلاطون قیمتی ملوتات و دستارهای قصب و موزه‌های سرخ دادند که پوشند.

و دیگر روز این فرزندان برادر هم با دستارها پیش آمدند و خدمت کردندو امیر ایشان را به جامه‌خانه فرستاد تا خلعت پوشانیدند- قبا‌های زرین و کلاه‌های چهارپر و کمرهای به زر و اسبان گرنامه‌ی - هر یکی را هزار دینار صلت و بیست پاره جامه داد (همان: 561).

شاهان سلجوقی نیز از این امر مستثنی نبودند. مثلاً بیهقی ورود طغرل به نیشابور را این گونه بیان می‌کند: «طغرل قبای ملحم بر تن، عصابه تیزی بر سر و موزه نمدی بر پا داشت» (همان: 520) سنجر از دیگر شاهان سلجوقی قبای زندیجی که در نوع خود عالی بود بر تن می‌کرد. (نیشابوری، 1332: 45) در گزارشی آمده است که ابوساج حاکم آذربایجان که دست‌نشانده سلجوقیان بود، لباس رسمی قبا برتن داشته است. (ابن‌مسکویه، 1376: 228/5) لبسه امیران و حاکمان این دوره در حالت استراحت و جنگ متفاوت از لباس رسمی آنها بوده است. اما در ارتباط با این موضوع آگاهی کافی در دست نیست. فقط بیهقی هنگام شرح بیماری امیر مسعود اشاره می‌کند که این امیر هنگام استراحت یک

پیراهن توری بر تن و یک مخنّفه (شال) بر گردن داشته است. (بیهقی، 1390:481) در مواقع رزم و نبرد، لباس خفتان بر تن می‌کردند. (مسعودی، 1360: 2/601) منابع و متون تاریخی در ارتباط با پوشاک امیران سامانی که پیش از غزنویان و سلجوقیان حکمرانی بخش‌هایی از سرزمین ایران را برعهده داشتند، مطلبی بیان نکرده‌اند.¹⁰ اما با توجه به اینکه غزنویان و بعدها سلاجقه میراث‌داران دولت سامانی بودند می‌توان پنداشت که امیران دولت‌های نام برده از الگوی پوششی سامانیان استفاده کرده باشند. هر چند نمی‌توان از پوشش محلی و سستی این میراث‌خواران به سادگی عبور کرد. در فارس در قرن چهارم هجری، سلطان قبا می‌پوشید و گاه نیز دراعه. البته دراعه آنان جلوش گشاده‌تر و گریبان‌هایش پهن و جیب‌های آن چون جیب‌های کاتبان بود. در زیر عمامه‌ها (یا دستارهایشان) کلاه‌های بلندی قرار می‌دادند. شمشیرها را با حمایل می‌بستند. کمر بند نیز داشتند و کفش‌هایشان کوچک‌تر از کفش‌های خراسانیان و تنگ ساق بود. در زمان گزارش ابن حوقل، جامه سلطان تغییر یافته بود زیرا غالباً یاران او جامه دیلم می‌پوشیدند. (ابن حوقل، 1345: 57؛ استخری، 1368: 120)

از محتوای متون تاریخی این دوره برمی‌آید که درباریان دستگاه‌های حکومتی این دوران‌اعم از سامانی، غزنوی، سلجوقی و آل‌بویه خود را محدود به پوشیدن نوعی خاص از لباس نمی‌کردند. در دربار سامانی دیوانیان ممکن بود از ترکیب قبا، پیراهن، ازار و دستار استفاده کنند یا با پوششی دیگر نظیر پیراهن، جبه و دستار خزی ظاهر شوند. (گیلانی، 1352: 72؛ بیهقی، 1390: 263) نحوه پوشش درباریان حکومت غزنوی توسط بیهقی به روشنی ارائه شده است. حاجب و وزیر که از کلیدی‌ترین مناسبات درباری به حساب می‌آمدند پوشش متناسب با هم داشتند. آن‌ها از جبه، ردا، دراعه، دستار، قبا و ازار در پوشش ظاهر خود استفاده می‌کردند. (بیهقی، 1390: 174، 194، 197، 217) اما به نظر می‌رسد که وزرا از دستار ساده ولی حاجبان از دستار خردار استفاده می‌کردند (نیشابوری، 1332: 26؛ همدانی، 1386: 33؛ بیهقی، 1390: 217) و دستار بیشتر خاص دیوانیان بوده است، چنانکه تاریخ‌یمینی با ظرافت خاصی به آن اشاره کرده است. (جرفادقانی، 1374: 432) به دستور امیر مسعود غزنوی، ابوالنضر را به جامه‌خانه بردند و خلعت حاجبی پوشانیدند «با قبای سیاه و کلاه دو شاخ و کمر زر». (بیهقی، 1390: 237) در دربار آل‌بویه نیز مانند دولت‌های متقارن با حکومت خود از همین نحوه پوشش استفاده می‌نمودند. اما نکته‌ای که در ارتباط با پوشش دیوانیان دستگاه آل‌بویه حائز اهمیت است اینکه قبایوشی از

امتیازاتی بوده که دولت به دیوانیان داده است. در چندین جای کتاب ابن مسکویه به این موضوع اشاره شده است. به عنوان نمونه ابن بقیه از طرف عضدالدوله اجازه قباپوشی گرفته است. (ابن مسکویه، 1376: 6/410، 296) کاتبان فارس جامه‌هایی چون جامه‌های کاتبان عراق به تن می‌کردند و قبا و طیلسان نمی‌پوشیدند. (ابن حوقل، 1345: 57) دبیران پارس دراعه و دستار داشتند و کلاه و دستار اگر داشتند پوشیده بود. (استخری، 1368: 120)

نظامیان یکی دیگر از طبقات اجتماعی سده‌های چهارم و پنجم محسوب می‌شدند. با وجود آن که متون تاریخی آکنده از اقدامات این قشر اجتماعی است، اما از هیأت ظاهری آنان کمتر سخن به میان آورده‌اند. جای هیچ شبهه‌ای نیست که نظامیان لباس رزم داشته‌اند، کما اینکه در تاریخ سیستان به این امر اشاره شده است. (تاریخ سیستان، 2535: 343) مقدسی در وصف پوشش مردم ماوراءالنهر اشاره کرده که آستین‌های سربازان تنگ است (مقدسی، 1361: 2/481) که ظاهراً برای راحتی در امر جنگاوری بوده است. گزارشی از نوع پوشش نظامیان در عهد سامانیان، سلاجقه و آل‌بویه ارائه نشده است. اما تصویر نسبتاً روشنی از پوشاک نظامیان در عهد غزنویان ترسیم گردیده است. به گمان، نظامیان در عهد غزنوی قباپوش بوده‌اند (ابن مسکویه، 5/1376: 404؛ بیهقی، 1390: 292) و دو چیز آن‌ها را از سایر مردم متمایز می‌کرده است. یکی داشتن کلاه دوشاخ و کلاه چهارپر و دیگر کمربندی که به کمر می‌بستند. نوع کلاه‌ها و کمربندها به موقعیت افراد در سلسله مراتب سپاه بستگی داشته است. (بیهقی، 1390: 271، 274، 276، 292، 495)

علمان و فقیهان قشر دیگری از طبقات اجتماعی بودند. این گروه اجتماعی لباس مخصوص به خود داشتند که به گفته مقدسی با طرز پوشش ویژه خود قابل تفکیک از سایر طبقات اجتماعی بودند. (مقدسی، 1361: 2/480) آنچه از متون تاریخی و جغرافیایی این دوره استنباط می‌شود آن است که لباس فقیهان ترکیبی از طیلسان، عمامه و دراعه بوده است. (تاریخ سیستان، 2535: 343؛ مقدسی، 1361: 2/480) فقیهان طیلسان می‌پوشیدند و تحت‌الحنک می‌آویختند. علاوه بر این، پوشاکی زمستانی ویژه هم داشتند که دراعه را روی لباس می‌پوشیدند و طیلسان را بر عمامه نهاده در اطراف دراعه از پشت آویزان می‌کردند. مقدسی در طوس، ابیورد و هرات گروهی را با چنین لباسی مشاهده کرده است. (مقدسی، 1361: 2/480) نکته‌ای که درخور تأمل است اینست که سلسله مراتب فقیهان بر اساس نوع لباسی که می‌پوشیدند مشخص می‌شد. مثلاً در مرو، فقیهان و عالمان تازه‌کار طیلسان را تا کرده و بر یک شانه خود می‌انداختند و هنگامی که درجه فقیه بالا می‌رفت به او اجازه پوشیدن

کامل طیلسان می‌دادند. این نحوه طبقه‌بندی در میان اهالی ماوراءالنهر و خراسان رایج بوده است. (همان: 481) اما در شیراز مقر حکمرانی بویه‌یان، درجه‌بندی فقیهان نه بر اساس طیلسان بلکه بر اساس دراعه بوده است. (همان: 654)

خطیبان و قاضیان که عموماً از میان فقیهان انتخاب می‌شدند، دارای پوشش دیگر بودند. سبک پوشش خطیبان در مناطق مختلف متفاوت بوده است. مثلاً در شوش و عراق عجم خطیبان قبا می‌پوشیدند و کمر می‌بستند. (مقدسی، 1361: 2/ 621) اما در خراسان، خطیبان ردا و قبا نمی‌پوشیدند و کمر نمی‌بستند تنها به یک دراعه (نیم‌تنه) اکتفا کرده و در تابستان و زمستان موزه به پا می‌کردند و کم‌تر با نعلین راه می‌رفتند. (همان: 479) قاضیان البسه قبا، عمامه و ردا در پوشش ظاهر خود استفاده می‌کردند. (ابن‌ابراهیم، 1343: 4) در فارس قضات دنیه (کلاه مخصوص قاضی) و کلاه‌هایی شبیه آن که از نزدیک گوش بالا زده می‌شد به سر می‌گذاشتند و کلاهی که گوش‌ها را فرا می‌گرفت نمی‌پوشیدند. (ابن‌حوقل، 1345: 57؛ استخری، 1368: 120) آنان طیلسان استفاده نمی‌کردند بلکه پیراهن‌های باریک می‌پوشیدند و دراعه و موزه نداشتند. (استخری، 1368: 120)

منابع این دوره با وجود آن که از صادرات کالا توسط تجار سخن‌پردازی کرده‌اند، اما از نحوه پوشش این قشر مطلبی خاصی بیان ننموده‌اند. تنها مقدسی در یک مورد به طیلسان‌پوشی این قشر بدون آویختن تحت‌الحنک اشاره کرده است (مقدسی، 1361: 481/2) که حق مطلب در مورد این گروه اجتماعی را نمی‌تواند ادا کند.

دامنه هرم طبقات اجتماعی را توده مردم تشکیل می‌دادند. گروه‌هایی نظیر پیشه‌وران، طبّاخان، سقاها، بازاریان، صنعت‌گران، کشاورزان، کارگرا، گدایان دوره‌گرد، چارپاداران، جولاهیان و حجامت‌گران در این دسته قرار می‌گرفتند. پوشاک توده‌های مردم نیز از قبا، دستار، دراعه، ازار و حتی در شیراز از طیلسان تشکیل می‌شد. (مقدسی، 1361: 2/ 481، 654؛ ابن‌ابراهیم، 1343: 4) اما جنس پارچه‌های آن‌ها از اقمشه پستی مانند کرباس و پشم بوده است. (بیهقی، 1390: 150) مثلاً در کارگاه‌های نیشابور، پایین‌ترین درجه منسوجات از چلوارها و نمدهای ساده بی‌نقش برای مردم کم‌درآمد تهیه می‌گردید. (ناسورث، 1381: 152) در توصیف مقدسی از شیراز، توده مردم سیاه می‌پوشیدند، پشمینه‌پوشی را آشکارا داشتند، طیلسان‌پوشان بسیار بودند، عمامه را همچون سطلی به سر می‌بستند. به نقل وی، در شیراز ارزش نه به طیلسان بلکه به دراعه بوده است. زیرا وی گدایان و چارپاداران را با طیلسان دیده و پوشاک جولاهیه و حجامتگر دهاتی نیز بوده است. (مقدسی، 1361: 2/

654) به گزارشی دیگر، جامه‌های بومیان فارس حدّ وسط جامه‌های کاتبان و بازرگانان بود از قبیل طیلسان و ردا و جبّه و جامه‌های آستردار. اینان در زیبایی و خوش‌پوشی بر یکدیگر سبقت می‌جستند و جامه‌هایشان مانند جامه‌های عراقیان بود. (ابن‌حوقل، 1345: 57) در حالی که در ماوراءالنهر جز بزرگان (فقیهان، بازرگانان) کسی طیلسان نمی‌پوشید. مردم قبا‌ی باز می‌پوشیدند و هنگام گرمابه رفتن فقط لنگ می‌بستند. (مقدسی، 1361: 2/ 481) پوشش مردم خوارزم قبا و کلاه (جیهانی، 1386: 183) جامه‌های بخارا نیز بیشتر قبا و کلاه (همان: 185) و لباس مردم ری همان لباس مردم عراق بود. (همان: 121) در روایتی دیگر، خوارزمیان کرته می‌پوشیدند و کلاه کج به سر می‌گذاشتند. کجی این کلاه به شکل خاصی بود و از مردم خراسان باز شناخته می‌شدند. (ابن‌حوقل، 1345: 210) در خوزستان نیز جز افراد سرشناس (وجیه) کسی طیلسان نمی‌پوشید. توده مردم به مندیل و فوطه بسنده می‌کردند و بی‌لنگ به گرمابه وارد می‌شدند. (مقدسی، 1361: 2/ 621) به نوشته ابن‌حوقل، پوشش مردم خوزستان همانند مردم عراق بود از قبیل پیراهن، طیلسان و عمامه و برخی از مردم به‌ندرت ازار و چادر می‌پوشیدند. (ابن‌حوقل، 1354: 26) مردم سگستان هم عمامه‌های خود را همانند افسر می‌پیچاندند. (مقدسی، 1361: 2/ 480)

8. کارگاه‌های نساجی و تولید پوشاک

تولید پارچه و پوشاک ایرانی در سده‌های چهارم و پنجم هجری با وجود کارگاه‌های نساجی، از رونق و ترقی فراوانی برخوردار بوده است. با تکیه بر منابع نوشتاری این دوره می‌توان از وجود چنین کارگاه‌هایی در آن دوره آگاه شد. تولید منسوجات و البسه در کارگاه‌های حکومتی، پیشه‌وری و یا منازل صورت می‌گرفت. کارگاه‌های بافندگی بر چند نوع بودند: 1. کارگاه‌هایی که در اختیار امیران و حکام بود و در آنها استادان جهت حکام و منسوبین آنها پارچه می‌بافتند. عاملانی که در این کارگاه‌ها کار می‌کردند، در مقابل کارشان شهریه و بیست‌گانی دریافت می‌کردند. ابن‌حوقل از وجود چنین کارگاه‌هایی در کازرون، شوشتر، شوش، جهرم و بزم سخن گفته است. (ابن‌حوقل، 1345: 28، 65، 66، 77) 2. کارگاه‌هایی که به وسیله وزیران و دولت‌مردان احداث شده بود. در بعضی مواقع وزیران سرپرستی بیت‌الطراز را برعهده داشتند. مثلاً شریف‌الفرج خزانه‌دار سلطان ابراهیم غزنوی از این گونه افراد بوده است و مؤلف کتاب *آداب الحرب و الشجاعه* به این نکته اشاره می‌کند که سرپرستی اوقاف یمینی و سرای ضرب و طراز را هم او داشته است. (مبارکشاه، 1328:

105) کالاهای تولید شده در این کارگاه‌ها به وسیله تجار و سوداگران به شهرهای دیگر ارسال می‌شد. 3. کارگاه‌هایی که متعلق به مردم بودند که با تولید کالا به امرار معاش می‌پرداختند. در برخی از کارگاه‌های نساجی، زنان در کنار مردان به کار می‌پرداختند. پیشرفت صنعت نساجی در بعضی از شهرها باعث می‌شد که امکان بافت پارچه‌ای به تقلید از الگو و نوع پارچه مشهور در شهر دیگر انجام گیرد. (مقدسی، 1361: 622/2)

در دوره آل‌بویه دوک نخ، چرخ نخ‌ریسی و دستگاه بافندگی مهم‌ترین ابزارهای بافت بودند. ابن مسکویه به چرخ نخ‌ریسی در یکی از شهرهای عصر آل‌بویه اشاره دارد که نشان دهنده کارایی این دستگاه است. (ابن مسکویه، 1376: 230/2، 320، 421) این دستگاه در دوره‌های بعد با پیشرفت‌های فنی همراه بوده است. مثلاً تکامل رکاب‌های مخصوص بالا و پایین بردن متناوب تارها با حرکات پا توانایی بافنده را به مقدار زیاد افزایش می‌داد. در این دوره‌ها دستگاه‌های رکاب‌دار به فراوانی وجود داشت. (حسن و هیل، 1375: 246، 247) کیفیت نقش پارچه‌ها کمک ارزنده‌ای به شناخت دستگاه‌های بافندگی در این دوره می‌کند. با دستگاه دو رکاب و دو تارکش می‌شد پارچه‌های ساده و راه‌راه یا به عبارتی نقش‌های هندسی بافت. اما طرح‌های تزئینی و بافت پارچه‌هایی با نقوش جانوری و گیاهی با دستگاه‌هایی با رکاب‌های بیشتر امکان‌پذیر بود. بافت چنین پارچه‌هایی نیاز به دستگاهی به نام چله‌کش داشت. بافندگان در این دوره دستگاه‌های نقش‌بندی را تکمیل کردند و در کارگاه‌های طرازبافی به کار گرفتند. پارچه‌ها بعد از اتمام بافت در معرض فروش قرار می‌گرفتند. پارچه‌های پشمی را زیر فشار قرار می‌دادند تا پر و ضخیم شوند اما پارچه‌های کتانی را می‌کوبیدند تا سطح آن بهبود یابد. پس از کوبیدن و شستن، پارچه‌ها را در هوای آزاد می‌گذاشتند تا خشک شوند. کار رنگ‌ریزی پارچه‌های پشمی و کتانی را قصار (شوینده) انجام می‌داد. در تولید انواع پارچه چندین صنف فعالیت می‌کردند. مثلاً حرفه‌هایی چون رنگرز، کوبنده، نخ‌ریس نیز در کار تولید پارچه شراکت داشتند. (همان: 251، 252) اما در ارتباط با ابزارهای ابریشم‌بافی می‌توان به چگونگی ساخت آن در دوره سلاجقه شناخت حاصل نمود. این شناخت را می‌توان از نمونه پارچه‌های ابریشمی که اخیراً در ری پیدا شده به خوبی حاصل کرد. (دیماند، 1336: 244) شهر ری یکی از مراکز مهم بافندگی در این دوره بود که با کشف دستگاه بافندگی این حرفه به اثبات رسیده است. (استخری، 1368: 171؛ ابن‌حوقل، 1345: 122؛ زکی، 1320: 231) براساس کاوش‌های علمی که در ویرانه‌های شهر ری به عمل آمده منسوجات این دوره در ترسیم و طرح و

محکم‌بافی و زیبایی و ظرافت آن نشان از رشد ابزارهای بافندگی در این دوره دارد. مثلاً رسم اشکال هندسی، کنیرالاضلاع، خطوط کوفی، تصاویر حیوانات و دایره‌هایی که در آنها نقش پرندگان و حیوانات رسم می‌شد دلیل بر اثبات گفته بالا است. (تاجبخش، 1381: 211-212) انواع حریر از قبیل دیبا، خز و پرده‌های گوناگون در آن‌جا تولید می‌شد. (مقدسی، 1361: 622/2؛ متز، 1364: 51) کارگاه‌های ابریشم‌بافی که بیشترین تولید را از آن خود کرده بودند، در شهرهای گرگان، طبرستان، مرو، آمل، نیشابور، دیلم، یزد، رامهرمز، شوش و اصفهان قرار داشت. (اشپولر، 1373: 210/2؛ جیهانی، 1368: 106، 141، 148؛ ابودلف، 1342: 83؛ ابن حوقل، 1345: 171؛ مقدسی، 1361: 573/2؛ ابن خردادبه، 1370: 173) پارچه‌های ابریشمی ساخت سرزمین‌های اسلامی به‌طور معمول نام امیر یا سلطان، محل کارگاه، نام مدیر کارگاه و سال تولید کالا را بر خود داشتند.

9. نتیجه‌گیری

تولید پارچه و پوشاک از نشانه‌های مهم فعالیت اقتصادی مردم ایران در تبادلات داخلی و در گستره بازرگانی با دیگر سرزمین‌ها در سده‌های چهارم و پنجم هجری بوده است. مراکز متعددی نظیر مناطق ماوراءالنهر، خراسان، خوزستان، جبال، فارس، آذربایجان، طبرستان و... در زمینه پیشه نساجی فعالیت داشتند. هر کدام از این نواحی در زمینه پارچه خاصی سررشته داشتند. وجود پارچه‌های متنوع و فراوان دوره مزبور، امکان بافت پوشاک مختلفی را برای استفاده طبقات گوناگون اجتماعی، از تن‌پوش، سرپوش، پاپوش، تزئینی، گرم‌کننده، خنک‌کننده، مردانه و زنانه، فراهم آورده بود. اشتغال بیش‌تر مردم در امر کشاورزی و دامداری و کشت و فراوری مواد اولیه برخی پارچه‌ها چون پنبه، کنان، پشم، ابریشم (پرورش درخت توت و فراوری کرم ابریشم) و وجود کارگاه‌های نساجی و تولید پوشاک در بسیاری از شهرها، در رشد صنعت پارچه‌بافی و تولید انواع منسوجات نقش مهمی ایفا کرد. با رشد این حرفه، بسیاری از مردم و به‌ویژه بازرگانان در امر تولید و تجارت منسوجات فعال شده و افزون بر امرار معاش، از طریق پرداخت‌های دیوانی درآمد دولت‌ها را رونق می‌دادند. این کارگاه‌ها در سه شکل حکومتی، پیشه‌وری و یا خانگی فعالیت داشتند. پارچه‌ها و پوشاک تولیدی علاوه بر رفع نیاز داخلی به مناطق همجوار مخصوصاً به ترکستان و عراق صادر می‌شدند و موجب آوازه پارچه‌های معروف ایرانی و انتقال فرهنگی در دیگر مناطق می‌گردید. گزارش‌های موجود در آثار جغرافی‌نگاران مسلمان، حکایت از

شکوفایی صنعت نساجی و تنوع محصولات و شهرت عام بسیاری از این تولیدات در این دوران دارد و بر اساس این گزارش‌ها می‌توان تصویر روشنی از حیات اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی این دوره ترسیم کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. مقدسی به همین شکل آورده است اما کسای (1375: 127) در مقاله خود مسینیزی نوشته است.
2. مقدسی مشخص نکرده که پوشاک ترکستانی چه نوعی است. اما به نظر می‌رسد پوشاکی بوده که در ترکستان تولید و پوشیده می‌شده و آن زمان به این نام شهرت داشته. بیشتر پارچه‌های پنبه‌ای «الیجه» کتانی و اقسام مختلف پارچه‌های ابریشمی بوده است.
3. طراز: به کتابت و خطی گفته می‌شود که نساجان بر جامه می‌بافتند و به همین سبب به آن پارچه نیز طراز می‌گفتند. (روح‌فر، 1380: 73)
4. در حدودالعالم نیز در معرفی شهرهای فارس مواردی آمده است: از فارس جامه‌های گوناگون از کتان، پشم، پنبه و بساطها، فرش‌ها، زیلوها و گلیم‌های باقیمت خیزد. (1362: 130) از کتافه [جنابه= گناوه] جامه‌های گوناگون خیزد. همه جامه‌های تیزی از توز برند. (همان: 132) همه جامه‌های سینیزی از سینیز برند. (همان: 133) از جهرم زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد. (همان: 135).
5. در حدودالعالم (1362: 139) درباره ایزه آورده که در آنجا دیبای بسیار تولید می‌شد و دیبای پرده مکه از این شهر بود.
6. استخری برعکس ابن حوقل می‌گوید تخم ابریشم گرگانی را در طبرستان ابریشم نخیزد. (استخری، 1368: 173)
7. ساغری یا پوششی که از پوست دباغی شده اسب و خر تهیه می‌شد. بر اساس برخی شواهد، نوعی پارچه پشمی بوده است.
8. ترکستان سرزمین ترکان، نواحی واقع میان متصرفات مسلمانان و چین که صحرائشینان ترک و مغول آن را مسکون ساخته بودند. (بارتولد، 1366: 167/1) ترکستان بخش بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را دربر می‌گرفته و توران نیز خوانده می‌شده است. (سارلی، 1364: 9) این ناحیه در آسیا قرار داشت و از شمال به سیبری، از مغرب به بحر خزر، از جنوب به افغانستان، هند و تبت، از مشرق به مغولستان محدود است و بین روسیه و چین تقسیم شده. ترکستان غربی یا ترکستان روس شامل ترکمنستان، ازبکستان، ترکستان شرقی یا ترکستان

چین، شامل مناطقی بود که تحت نفوذ دولت چین اداره می‌شد و محل رفت و آمد بازرگانان چینی، ایرانی و هندی بوده است. از شهرهای معروف آن کاشغر، یارقند و ختن است. (معین، 1371: 5/386) برخی از ویژگی‌های ترکستان از این قبیل بوده: مشک، سمور، سنجاب، قاقم، فنک، روباه سیاه، خرگوش سپید، خُتُو (نوعی پرنده بزرگ منقار)، خدنگ، یشم، بازهای سفید، اسب، بنده، خُشتاء (گاو وحشی). (ثعالبی، 1368: 265-264) درباره شهرهای آن، ر.ک: حدودالعالم، 1362: 88-73. امروزه به نادرست همه نواحی ترکستان و ماوراءالنهر و هفت‌آب، تحت عنوان آسیای میانه خوانده می‌شود. برای بحثی در این باره، ر.ک: بارتولد، 1392. در سده چهارم هجری، سراسر ماوراءالنهر مرزهای ترکان بود که آماده جنگ بودند و مردم مرزنشین ماوراءالنهر را تهدید می‌کردند اما مردم مسلمان این نواحی در برابر ترکان مهاجم ایستادگی می‌کردند و بلاد اسلام را از خطر تجاوز آنان حفظ می‌کردند. (ابن حوقل، 1366: 197)

9. کسای (1375: 142-135) فهرستی از مشهورترین پوشاک‌های رایج در آسیای مرکزی در محدوده زمانی سده دوم تا هشتم هجری را به دست داده است.

10. درباره یعقوب صفاری آمده است که بیشتر لباسش یک نیم‌تنه رنگ کرده فاختی بود. (مسعودی، 1360: 2/603) در گزارش‌های مسعودی به انواعی از پوشش بزرگان اشاره شده است. برای نمونه: یحیی بن اکثم وقتی در سفر با مأمون سوار می‌شد کمر بند و قبا و شمشیر و یراق داشت و هنگام زمستان قبای خز و کلاه سمور می‌پوشید. (همان: 436) مردم بصره نزد معتصم آمدند و جمعی از خطیبان و متکلمان و سران و بزرگان و عالمان ایشان نیز همراه بودند... همگی رداهای کبود به تن و سرپوش به سر داشتند. (همان: 633) وقتی خبر دستگیری بابک به معتصم رسید... برای افشین پیراهنی از دیبای سرخ زربفت بردند که سینه آن با انواع یاقوت و جواهر تزیین شده بود، با پیراهنی کم‌تر از آن با یک کلاه بزرگ بوقی چند ترک به رنگ‌های مختلف که جواهر و مروارید بسیار بر آن دوخته بودند. پیراهن خوب‌تر را به بابک و پیرهن دیگر را به برادرش پوشانیدند و کلاه را به سر او و کلاهی مانند آن به سر برادرش نهادند. (همان: 470) افشین را تاجی از طلای جواهرنشان به سر نهادند با نیم‌تاجی که همه جواهر آن یاقوت و زمرد سرخ بود و به وسیله طلا به هم پیوسته بود، دو حمایل نیز بدو آویختند. (همان: 472) معتصم که پیراهن پشمین سفید به تن و عمامه جنگاوران به سر داشت، به شتاب برون شد... (همان: 473) در زمان مقتدر پیشاپیش سپاه، وصیف خادم بر شتر دو کوهانه سوار بود و پیراهن دیا و کلاه بوقی داشت و چند شخصیت دیگر به ترتیب پشت سر او همگی پیراهن حریر سرخ یا زرد به تن و کلاه‌های بوقی به سر داشتند. (همان: 661) وقتی عمرولیث را به بغداد بردند پیراهن حریر به تن داشت. (همان: 662) معتصم کلاه چاچی به سر نهاد و مردم نیز به پیروی او به سر نهادند و آن را معصمیات نامیدند. (همان: 700) متوکل لباس نخ و ابریشم

پوشید و آن را بر پارچه‌های دیگر ترجیح داد. از این رو پوشیدن آن میان مردم رواج گرفت، قیمتش گران شد، اقسام خوب آن بافته شد و حاکم و رعیت طالب آن بودند. پارچه‌هایی از این نوع که بعد از آن در دست مردم بود به نام متوکللی معروف و بافت و رنگ آن در کمال خوبی بود. (همان: 496)

کتاب‌نامه

- ابن ابراهیم، محمد (1343) سلجوقیان و غز در کرمان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: کتابخانه طهوری.
- ابن اثیر، عزالدین علی (1371). تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران: اساطیر.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد کاتب (1366). تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رمضانی، بی‌جا: پدیده «خاور».
- ابن یلخی (1313). فارس‌نامه، به اهتمام جلال‌الدین طهرانی، تهران: مهر تهران.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (1345). صورالارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خردادبه، عبدالله (1370). مسالک الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: چاپخانه مهارت.
- ابن رسته (1365). الاعلاق‌النفیسه، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق (1349). مختصرالبلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن مسکویه، احمد بن علی (1376). تجارب‌الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی‌نقی منزوی، تهران: سروش.
- ابودلف خزرچی، مسعر بن مهلهل (1342). سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- ادریسی، محمد بن محمد بن عبدالله (1388). ایران در کتاب نزه‌المشائق، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- استخری، ابواسحق ابراهیم (1368). مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، ج 3، تهران: علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (1373). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج 2، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بارتولد، و.و. (1308). تذکره جغرافیایی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: چاپخانه اتحادیه ایران.
- بارتولد، و.و. (1366). ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج 1، ج 2، تهران: آگاه.

- بارتولد، و.و. (1375) جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در جهان اسلام، ترجمه لیلا ربن‌رشه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بارتولد، و.و. (1392). هفت‌آب، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- باسورث، ادموند (1381) سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام.
- بلوک‌باشی، علی (1382). «مقدمه» بر: پوشاک در ایران‌زمین، تألیف گروه نویسندگان، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- بهشتی‌پور، مهدی (1343). تاریخچه صنعت نساجی ایران، تهران: تهران اکونومیست.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (1390) تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک‌بن محمدبن اسماعیل (1368) لطائف‌المعارف، ترجمه و نگارش علی‌اکبر شهابی خراسانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- تاجبخش احمد (1381) تاریخ تمدن و فرهنگ ایران از اسلام تا صفویه، شیراز: نوید شیراز.
- تاریخ سیستان (2535)، [بی‌نام]، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: پدیده «خاور».
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح (1374) تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- جیهانی، ابوالقاسم‌بن احمد (1368) اشکال‌العالم، ترجمه علی‌بن عبدالسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: به‌نشر.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب (1340)، [بی‌نام]، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- حسن، احمد یوسف؛ هیل، دانالد. (1375) تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- راوندی، مرتضی (1382) تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نگاه.
- روح‌فر، زهرا (1380). نگاهی به پارچه‌بافی دوران اسلامی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) و سمت.
- زکی محمدحسن (1320) صنایع ایران بعد از اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، بی‌جا: اقبال.
- دیمانند، س.م. (1336) راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سارلی، اراز محمد (1364). ترکستان در تاریخ، تهران: امیرکبیر.
- فولتس، ریچارد (1385) دین‌های جاده ابریشم، ترجمه ع. پاشایی، تهران: فراروان.
- کسائی، نورالله (1375). «خوراک و پوشاک در آسیای مرکزی (سده 2-8 ق / 8-14 م.)»، فرهنگ، شماره 19، پاییز، صص 103-143.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (1363) زین‌الأخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

- گیلانی، ملا شیخعلی (1352). *تاریخ مازندران*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- متز، آدام (1364). *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علی ذکاوتی فراگوزلو، تهران: امیرکبیر.
- مبارکشاه، محمدبن منصور (1328). *آداب الحرب و الشجاعة*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: اقبال.
- محمدبن منور (1367). *اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- مرعشی، میرسید ظهیرالدین (1361). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین تسییحی، بی‌جا: شرق.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (1360، 2536). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 1 و 2، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مشکور، محمدجواد (به اهتمام) (1350). *اخبار سلاجقه روم به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی*، تهران: کتابفروشی تهران.
- معین، محمد (1371). *فرهنگ فارسی*، ج 4، ج 8، تهران: امیرکبیر.
- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد (1361). *حسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، ج 2، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منجم، اسحاق‌بن حسین (1370). *آکام‌المرجان فی ذکر المداائن المشهوره فی کل مکان*، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی.
- نفیسی، سعید (1309). *احوال و اشعار ابو عبدالله رودکی سمرقندی*، تهران: فرهومند.
- نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (1351). *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمدبن محمد قباوی، تلخیص محمدبن زفرین عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین (1332). *سلجوقنامه*، تهران: خاور.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (1386). *جامع‌التواریخ*، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب «بن واضح» (1381). *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج 4، تهران: علمی و فرهنگی.